Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

The Basis of the State's Civil Liability toward Harmed Children: A Comparative Study with English Law

1. Amin Fekri: Department of Private Law, Ne.C., Islamic Azad University, Neyshabur, Iran
2. Sayyed Mohsen Hoseini Pouya*: Department of Private Law, Ne.C., Islamic Azad University, Neyshabur, Iran. Email: m.hoseini.p@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Roohollah Akhoundi Roshanavand: Department of Private Law, Faculty of Law and Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran

ABSTRACT

The principle of the personal nature of liability is one of the fundamental principles governing all forms of legal liability. Accordingly, every person, including the state, is responsible for their own acts and, in particular, their own wrongful conduct. In view of the extensive obligations that states bear toward children pursuant to their social and political duties, responsibilities inherent in governance, customary norms, the Universal Declaration of Human Rights, and international conventions, including the Convention on the Rights of the Child, a state that fails to fulfill its duties may be held liable to compensate for the resulting harm. This study examines the national legal system and, comparatively, the legal system of England as a leading legal system in the protection of children's rights, with the aim of identifying and analyzing the basis or bases of the state's civil liability toward harmed children. By identifying the similarities and differences between the two legal systems in this area, the study seeks to provide a clearer assessment of the strengths and weaknesses of domestic law. Although fault constitutes one of the principal bases of civil liability in both legal systems, and compensation for harm suffered by children has thus far been approached, to a greater or lesser extent, on the basis of fault-based state liability, it appears that the state's liability in this field, particularly within the national legal system, may also be established and conceptualized on the basis of strict liability.

Keywords: *bases of civil liability, compensation for harm, harmed children, state authority, civil liability of the state.*

How to cite: Fekri, A., Hoseini Pouya, S. M., & Akhoundi Roshanavand, R. (2026). The Basis of the State's Civil Liability toward Harmed Children: A Comparative Study with English Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *8*(6), 1-23.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 04 May 2026
Revise Date: 10 October 2026
Accept Date: 18 October 2026
Initial Publish Date: 18 October 2026
Final Publish Date: 20 February 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

مبنای مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده با مطالعه تطبیقی در حقوق انگلستان

۱. امین فکری: گروه حقوق خصوصی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران
۲. سید محسن حسینی پویا*: گروه حقوق خصوصی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.
پست الکترونیک: m.hoseini.p@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. روح الله آخوندی روشناوند: گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

اصل شخصی بودن مسؤولیت، یکی از اصول بنیادین در همه مسؤولیت¬های حقوقی است. براین¬اساس هر شخصی ازجمله حاکمیت مسؤول اعمال و ازجمله خطاهای خویش می¬باشد. دولت‌ها با توجه به تعهدات گسترده‌ای که بر اساس وظایف اجتماعی، سیاسی، امور محوله در حکمرانی، عرف، منشور حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی ازجمله کنوانسیون حقوق کودک درقبال کودکان برعهده دارند، در فرض تخلّف از وظایف خویش محکوم به جبران خسارت خواهند بود. در این پژوهش با بررسی نظام حقوق ملی و نیز تکیه‌بر نظام حقوقی انگلستان به¬عنوان یک نظام حقوقی پیشرو در حمایت از حقوق کودکان، درصدد بررسی و شناخت مبنا یا مبانی مسؤولیت مدنی حاکمیت درقبال کودکان آسیب¬دیده هستیم تا ضمن شناخت شباهت‌ها و تفاوت¬های هر دو نظام حقوقی در این زمینه، نقاط ضعف و قوت قوانین داخلی را بهتر احراز نماییم. هرچند در این دو نظام حقوقی، تقصیر از مبانی اصلی مسؤولیت مدنی است و تاکنون درقبال جبران ضرر کودکان آسیب¬دیده کم¬وبیش نظر بر مسؤولیت مبتنی‌بر تقصیر دولت بوده است، بااین¬حال به نظر می¬رسد می¬توان مسؤولیت دولت در این زمینه را به¬ویژه در نظام حقوق ملی، بر اساس مسؤولیت بدون تقصیر بنا و معرفی نمود.

واژگان کلیدی: *مبانی مسؤولیت مدنی، جبران خسارت، کودکان آسیب‌دیده، حاکمیت، مسؤولیت مدنی حاکمیت.*

نحوه استناددهی: فکری، امین.، حسینی پویا، سید محسن.، و آخوندی روشناوند، روح الله. (۱۴۰۵). مبنای مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده با مطالعه تطبیقی در حقوق انگلستان. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۸(۶)، ۲۳-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۸ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۶ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۶ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

مقدمه

از دیدگاه جامعه‌شناختی، انجام هر عملی در قبال کودک و یا غفلت از او از سوی اشخاص یا جامعه که منجر به ورود صدمه قابل‌ملاحظه جسمی و یا روانی به کودک گردد و یا باعث شود آسیبی جدی او را تهدید نماید، سوءرفتار با کودک تلقّی می‌شود. این رفتار می‌تواند در هر سنی و حتی پیش از تولد تا نوجوانی واقع گردد و هر جنس، نژاد یا ملّیتی را در برگیرد و شامل آزار جسمی، جنسی، مسامحه و غفلت در خصوص کودک شود.

با وجود این‌که در قوانین بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته توجه لازم به حقوق کودکان مبذول شده است و دهها نهاد و سازمان منطقه‌ای و بین‌المللی، ازجمله یونیسف در سازمان ملل متحد، در حمایت از کودکان تأسیس شده است؛ اما شوربختانه به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، نظام حقوقی ما در این زمینه هم‌چنان دچار نقصان و نیازمند اصلاح می‌باشد. به نظر می‌رسد ساختارهای اداری و سیاسی حاکمیت ایران با عدم ورود به تقنین قوانین و مقررات لازم، عدم به‌کارگیری نیروهای متخصص و کارآمد در بدنه اجرایی و عدم نظارت مؤثر بر فعالیت و عملکرد نیروهای مذکور در انجام وظایف محوله در این خصوص، در مقایسه با بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، به‌ویژه انگلستان، دچار عقب‌افتادگی قابل‌ملاحظه‌ای شده است و از همین‌رو در سطوح مختلف جامعه ما شاهد ورود آسیب‌های زیادی به کودکان، به‌ویژه کودکان کار و خیابانی، هستیم.

لازم به ذکر است اهمیت کلی نظام حقوقی انگلستان و رویه‌محور بودن این نظام حقوقی و نیز الحاق زودهنگام این کشور به کنوانسیون‌ها و مقررات بین‌المللی مهم در خصوص حقوق کودکان و به‌حق دستاوردهای قابل‌اعتنای انگلستان در زمینه تصویب و اجرای قوانین مرتبط با حقوق کودکان، ازجمله دلایل تمرکز این پژوهش بر بررسی موضوع در این نظام حقوقی مهم بوده است.

در خصوص پیشینه پژوهش باید گفت تحقیقی که به‌طورخاص به موضوع پژوهش حاضر پرداخته باشد، مشاهده نشد. بااین‌حال، در برخی پژوهش‌های حقوقی به کلیاتی در این خصوص اشاره شده است. مقاله «بررسی تطبیقی مسؤولیت مدنی دولت و مراجع رسیدگی‌کننده به آن در حقوق ایران و انگلستان»، ضمن بررسی جایگاه مسؤولیت مدنی دولت و مراجع صالح به رسیدگی به این‌گونه دعاوی، به‌اختصار از مبانی مسؤولیت مدنی دولت سخن گفته است (Akbari et al., 2019). مقاله «بررسی تطبیقی مبانی مسؤولیت مبتنی‌بر تقصیر و بدون تقصیر در حقوق مسؤولیت مدنی ایران و انگلستان» به‌طورکلی اصل را در این دو نظام حقوقی بر مسؤولیت مبتنی‌بر تقصیر بنا نموده است و موارد بدون تقصیر را استثناء بر آن دانسته است (Khadem Razavi & Nouei, 2015). در منابع لاتین، کتاب «آسیب‌پذیری، کودکی و قانون» بدون تکیه‌بر مبانی مسؤولیت مدنی دولت، تنها به بررسی مفهوم آسیب‌پذیری کودکان در حقوق و تأثیر آن بر مداخلات قانونی پرداخته است (Herring, 2018). کتاب «آسیب‌پذیری کودک در نظام حقوقی» نیز بدون ورود به موضوع این پژوهش، به نحوه تعامل کودکان با نظام حقوقی و میزان توجه قوانین به نیازهای آن‌ها پرداخته است (Paron & Markina, 2024).

لازم به ذکر است با استقراء در متون فقهی می‌توان اذعان نمود که حاکم اسلامی و مجموعه حاکمیت به نیابت از او در قبال کودکان وظایف متعددی داشته و در مواضع بسیاری موظف به مداخله در امور خانوادگی و اجتماعی کودکان می‌باشند و هرگونه قصور یا تقصیر در این زمینه که منجر به آسیب‌دیدگی کودکان شود، مسؤولیت مدنی دولت اسلامی را در پی خواهد داشت. درواقع، به اجماع فقیهان امامیه، در عصر غیبت، مجتهد جامع شرایط افتا دارای چنان ولایتی است (به‌رغم اختلاف‌نظر بسیار در حدود و ثغور آن) که حتی در نظر مخالفین ولایت مطلقه فقیه، حاکم اسلامی از باب ضرورت موظف به مداخله در امور حسبی است (al-Amili, 1988). ولایت و سرپرستی کودکان بی‌سرپرست (فاقد

ولی شرعی)، حفظ جان و منع قتل یا آسیب به کودکان، تأمین نفقه و معیشت ایشان در صورت فقدان ولی یا نفقه‌دهنده، حفظ و اداره اموال کودکان، آموزش و تربیت دینی، حمایت از حقوق اجتماعی و رفع ظلم، جلوگیری از سوءاستفاده و استثمار کودکان و دیگر امور ضروری ایشان ازجمله این امور هستند (Naraqi, 1996).

شایان‌ذکر است مراد از مبنای مسؤولیت مدنی، چرایی الزام به جبران خسارت است. چرایی و چگونگی مسؤول دانستن یک شخص در برابر زیان‌دیده، پرسشی است که همواره اندیشمندان حقوق درصدد ارائه پاسخی جامع‌ومانع به آن بوده‌اند. بر اساس این مبنا و چرایی، نظام‌های حقوقی تکلیف عامل زیان به جبران خسارت را توجیه می‌کنند. در این خصوص، شناخت مبنا یا مبانی مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده از جهات متعددی حائز اهمیت است؛ ازجمله این‌که در دعاوی مرتبط، بار اثبات مسؤولیت برعهده کدام طرف خواهد بود؟ زیان‌دیده (کودکان) یا عامل زیان (اغلب حکومت)؟ آیا اثبات وجود تقصیر برای تحقق این نوع مسؤولیت لازم است یا خیر؟ در هر صورت، آیا تقصیر یا لاضرر در فروض مختلف موضوع، یگانه مبنای مسؤولیت مدنی (مبنای وحید) در این خصوص می‌باشد؟ یا هر یک از این دو مبنای اصیل و قوی می‌توانند بسته به مورد، پاره‌ای از این نوع مسؤولیت را توجیه و تبیین نمایند؟ پاسخ به این پرسش‌های مهم، بستگی تام به بررسی مبانی موضوع در دو نظام حقوقی ایران و انگلستان دارد. فارغ از ضعف و گسست مشهود قوانین داخلی در این زمینه، به نظر می‌رسد در نظام حقوقی ایران می‌توان براساس مبنای لاضرر و قواعد اتلاف و تسبیب و استناد عرفی، مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده را به بهترین شکل ممکن تعلیل و تبیین نمود.

در بخش نخست و دوم این پژوهش، به‌ترتیب به بررسی مفهوم کودک آسیب‌دیده و تکالیف حاکمیت در قبال کودکان در حقوق ایران و انگلستان پرداخته‌ایم و سپس در بخش سوم، ضمن تبیین مبانی مسؤولیت مدنی به‌طورکلی، مبانی مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده در حقوق ایران و انگلستان را مورد بررسی قرار دادیم.

۱. مفهوم کودک آسیب‌دیده

براساس تعریف سازمان بهداشت جهانی و مطابق ماده یک کنوانسیون حقوق کودک، هر انسانی که کمتر از ۱۸ سال سن داشته باشد، کودک به‌حساب می‌آید. در ماده نخست قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ نیز چنین شخصی نوجوان نامیده می‌شود. وفق قانون حقوق بشر مصوب ۱۹۹۸، قانون کودکان مصوب ۱۹۸۹ و قانون کودکان و مددکاری اجتماعی مصوب ۲۰۱۷ انگلستان، محرومیت از خوراک، پوشاک، مراقبت‌های پزشکی و آموزشی، سرپناه و محبت والدین و نیز آزارهای جسمی و جنسی، تضعیف روحیه و افسردگی، قاچاق برای فحشاء، خودفروشی، قاچاق اعضای بدن و امتحان داروهای جدید پزشکی بر روی کودکان عمدتاً بی‌سرپرست، تبعیض و نژادپرستی و دیگر رفتارهای ناعادلانه اجتماعی که منجر به ایراد صدمات شدید می‌شود، همگی در زمره آسیب به کودکان قرار می‌گیرد. این‌گونه آسیب‌ها عادتاً محصول نابسامانی‌های خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر جامعه است. از همین‌رو، قانون‌گذار وظایفی را برای دولت‌ها در نظر گرفته تا آن‌ها با شیوه‌های حمایتی، نظارتی، تنبیهی و آموزشی سیاست‌های لازم را دنبال نمایند.

مطابق بندهای «ح» و «ز» ماده سه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، بازماندن طفل و نوجوان از تحصیل یا فرار از مدرسه و ترک تحصیل، او را در وضعیت مخاطره‌آمیز و آسیب قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که این موضوع را می‌توان در ردیف ایراد خسارات روانی و معنوی به کودک تلقّی نمود. در حقوق انگلستان، ضمن تأکید بر حق تحصیل کودکان، محرومیت و حتی تبعیض در زمینه آموزش از مصادیق

آسیب به کودکان به‌شمار می‌رود. قانون حقوق بشر مصوب ۱۹۹۸، قانون آموزش‌وپرورش مصوب ۱۹۹۶ و قانون برابری مصوب ۲۰۱۰ بر اهمیت آموزش و وظیفه دولت در این زمینه و پرهیز از هرگونه تبعیض به‌دلیل وضعیت اجتماعی، نژاد و یا جنسیت کودک تأکید دارد.

علاوه‌براین، اعتیاد به مواد مخدر و سایر محصولات دخانی و روان‌گردان، کودک را در معرض آسیب‌های جدی جسمی و روانی قرار می‌دهد. بند «ذ» ماده سه و ماده ۱۶ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، اعتیاد کودکان به مواد مخدر، روان‌گردان و مشروبات الکلی و نیز در اختیار قرار دادن یا فروش مواد دخانی به اطفال یا به‌واسطه آنان را در زمره آسیب به کودکان تلقّی نموده است. در قانون سوءاستفاده از مواد مخدر مصوب ۱۹۷۱ انگلستان نیز هرگونه دسترسی، استفاده، نگهداری یا توزیع مواد مخدر از سوی کودکان به‌عنوان آسیبی بهداشتی و اجتماعی بر آن‌ها، غیرقانونی دانسته شده است.

به‌موجب بند «ت» ماده یک و بند «ج» ماده سه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، تنبیه خارج از حد متعارف کودک یکی دیگر از آسیب‌هایی است که کودکان در معرض آن قرار دارند. در ماده ۱۱۷۹ ق.م و بند «ت» ماده ۱۵۸ ق.م.ا، تنبیه به‌قدر کفایت برای تربیت فرزند مجاز شمرده شده و تأدیب محسوب می‌شود. بااین‌حال، واژگانی مانند «تنبیه»، «به‌قدر کفایت» و «در حد متعارف» به‌روشنی تعریف نشده است. خلأ قانونی موجود در این زمینه، از یک‌سو کودکان را آسیب‌پذیرتر و از سوی دیگر سرپرستان و والدین و آزارگران کودکان را جری‌تر می‌نماید. در نظام حقوقی انگلستان نیز تنبیه به‌عنوان یکی از انواع آسیب به کودکان شناخته شده است و عامل آن تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. در این زمینه می‌توان به قانون حفاظت از گروه‌های آسیب‌پذیر مصوب ۲۰۰۶ آن کشور اشاره داشت.

هم‌چنین، اطفال به‌لحاظ کمی سن و ناتوانی از دفاع در مقابل مجرمان بزرگ‌سال در معرض سوءاستفاده قرار می‌گیرند. یکی از این بهره‌گیری‌ها، تکدی‌گری است که در بند «ذ» ماده سه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ به آن اشاره شده است. سوءاستفاده والدین در بهره‌برداری از کودک از طریق وادار نمودن او به تکدی‌گری، ازجمله جرائم ضد شخصیت معنوی طفل می‌باشد (Goldouzian, 2011). در حقوق انگلستان هم این مسأله به‌عنوان آسیب و نوعی سوءاستفاده از کودکان قلمداد شده است. قانون برده‌داری مدرن مصوب ۲۰۱۵ به مقابله با اشکال مختلف برده‌داری مدرن، ازجمله بهره‌کشی از کودکان برای تکدی‌گری، پرداخته است. این موارد تنها بخشی از آسیب‌های وارد به کودکان جامعه امروز هستند که از آن‌ها به کودکان کار، کودکان خیابانی، کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست و یا کودکان حاصل از روابط نامشروع تعبیر می‌شود.

۲. تکالیف حاکمیت در قبال کودکان

در کنار مقررات و متون قانونی موجود در خصوص ضرورت حمایت حاکمیت از حقوق کودکان، کنوانسیون‌های بین‌المللی متعددی مانند کنوانسیون حقوق کودک نیز در این خصوص به تصویب رسیده‌اند که مورد پذیرش بسیاری از کشورها، ازجمله ایران و انگلستان، قرار گرفته‌اند. به‌موجب ماده نه این کنوانسیون، دولت‌های عضو ملزم هستند همه اقدامات قانونی و اجرایی لازم برای اِعمال حقوق شناسایی‌شده در این کنوانسیون را مبذول نمایند. هم‌چنین، بر اساس اصل چهار اعلامیه حقوق کودک، کودکان باید از امنیت اجتماعی بهره‌مند و در محیطی سالم پرورش یابند. براین‌اساس، دولت‌ها نه‌تنها موظف به ایجاد بسترهای حمایتی و پیشگیرانه بوده، بلکه در قبال کاستی‌های ناشی از سوءمدیریت، ترک فعل یا اهمال دستگاه‌های عمومی نیز مسؤول شناخته می‌شوند. در ادامه، ابتدا الزامات تأمینی و پیشگیری‌کننده دولت در قبال کودکان و سپس اقدامات جبرانی حاکمیت نسبت به کودکان آسیب‌دیده را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تکالیف پیشگیرانه

مطابق اصل ۳۰ قانون اساسی ایران، «دولت در راستای تسهیل آموزش موظف است وسایل آموزش‌وپرورش رایگان را برای همه ملت تا دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به‌طور رایگان گسترش دهد». در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ نیز این مسأله مورد توجه قرار گرفته است. براساس بند «ت» ماده شش این قانون، وزارت کشور مکلف است از طریق سازمان ثبت احوال کشور با همکاری سایر نهادهای مربوط و با در نظر گرفتن اقامتگاه اشخاص و تغییرات آن، هرساله حداقل سه ماه پیش از آغاز سال تحصیلی جدید، اسامی و نشانی اطفال و نوجوانان ایرانی و غیرایرانی را که به سن قانونی تحصیل رسیده‌اند، به تفکیک مناطق به آموزش‌وپرورش اعلام کند.

پیشینه آموزش‌وپرورش رایگان و همگانی در کشور انگلستان به اواخر قرن نوزدهم میلادی برمی‌گردد. طبق قانون آموزش‌وپرورش مصوب ۱۹۹۴، انجمن‌های محلی مسؤول قانونی اداره امور تعلیم و تربیت منطقه خود هستند و درحال‌حاضر ۱۰۵ انجمن محلی در سراسر انگلستان و ولز وجود دارد (Holt, 1997); (Gillard, 2018). در ماده نخست قانون آموزش‌وبازرسی‌های انگلستان مصوب ۲۰۰۶، وظیفه تأمین رفاه کودکان و کاهش نابرابری میان آن‌ها برعهده مقامات دولتی نهاده شده است. مراد از رفاه نیز سلامت جسمی، روانی و عاطفی کودکان، حفاظت از آسیب و غفلت، آموزش و تفریح است. هم‌چنین، تحصیل در انگلستان برای کودکان تا سن ۱۸ سالگی الزامی است و دولت موظف به فراهم نمودن امکانات لازم حتی برای کودکان معلول می‌باشد؛ بنابراین، برآورده کردن نیازهای آموزشی کودکان در دو نظام حقوقی ایران و انگلستان برعهده حاکمیت قرار داده شده است.

در صدر ماده ۳۵ قانون مبارزه با مواد مخدر الحاقی ۲۰۱۰، در خصوص معتاد کردن اطفال به‌شیوه غیرمستقیم از سوی والدین در راستای دفاع از اطفال بزه‌دیده مولی‌علیه، حمایت قانونی به‌عمل‌آمده است و مطابق بند یک قانون اصلاح ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مصوب ۲ نوامبر ۱۹۹۷ مجلس شورای اسلامی، اعتیاد زیان‌آور والدین به مواد مخدر یکی از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی ایشان تلقّی گردیده که در صورت تحقق آن، مطابق صدر همین ماده، محکمه مختار به سلب حضانت در قالب اقدام تأمینی سالب حق، نسبت به والدین موصوف خواهد بود. هم‌چنین، در ماده پنج آیین‌نامه پیشگیری از اعتیاد، درمان معتادان به مواد مخدر و حمایت از افراد در معرض خطر اعتیاد مصوب ۱۹۹۸، به‌منظور پیشگیری از اعتیاد دانش‌آموزان، برای وزارت آموزش‌وپرورش وظایفی در نظر گرفته شده است. ارائه و اجرای طرح‌هایی به‌منظور پیشگیری از اعتیاد و آلودگی به مواد مخدر و افزایش آگاهی‌های نیروها (پرسنل)، شناسایی دانش‌آموزان در معرض خطر، ازجمله این وظایف است.

از دیگر وظایف حاکمیت در قبال کودکان که در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ بر آن‌ها تأکید شده است، می‌توان به بند «ب» ماده پنج (ارائه مشاوره و معاضدت‌های حقوقی و تشکیل پرونده شخصیت برای اطفال و نوجوانان بزه‌دیده)، بند «الف» ماده شش (شناسایی، پذیرش، حمایت، نگهداری و توانمندسازی اطفال و نوجوانان موضوع این قانون از سوی سازمان بهزیستی)، بند «ب» ماده شش (شناسایی اطفال و نوجوانان در وضعیت مخاطره‌آمیز و معرفی آن‌ها به سازمان بهزیستی یا مراجع قضایی از سوی پلیس ویژه اطفال و نوجوانان)، بند «ت» ماده شش (شناسایی اطفال و نوجوانان فاقد اسناد سجلی یا هویتی اعم از ایرانی و غیرایرانی و معرفی آن‌ها حسب مورد به نهادهای آموزشی، قضایی و درمانی جهت اقدامات حمایتی توسط وزارت کشور) و... اشاره نمود.

صندوق کودکان سازمان ملل متحد نیز برای مقابله با سوءاستفاده از کودکان، وظایف متعددی را برعهده دولت‌ها قرار داده است. ازجمله این وظایف، تصویب و اجرای قوانین با موضوع حقوق و حمایت از کودکان، مجازات مرتکبین جنایت علیه کودکان، فراهم بودن خدمات اجتماعی اساسی بدون تبعیض برای همه کودکان، رسیدگی، گزارش‌دهی و نظارت شفاف نسبت به بدرفتاری و استثمار کودکان می‌باشد.

قانون‌گذار در نظام حقوقی انگلستان نیز توجه ویژه‌ای به وظایف دولت در قبال کودکان داشته است. مسؤولیت دولت در حفاظت از اطلاعات شخصی کودکان و جلوگیری از تهدیدات و سوءاستفاده‌های برخط و مراقبت از آن‌ها در برابر محتوای مضر، اعمال محدودیت‌هایی برای شبکه‌های اجتماعی، کسب رضایت والدین یا سرپرستان قانونی در پردازش اطلاعات شخصی کودکان زیر ۱۳ سال و آگاه‌سازی آن‌ها در مورد حقوق حریم خصوصی، از مواردی است که در قانون حفاظت از داده‌ها و آسیب‌های برخط مصوب ۲۰۱۸ بیان شده است. جلوگیری دولت از قاچاق کودکان و حمایت از قربانیان آن با ارائه خدمات بهداشتی، روان‌شناختی و اجتماعی، انجام اقدامات لازم برای شناسایی مرتکبین قاچاق، اجرای برنامه‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی برای کودکان، والدین و جامعه در جهت پیشگیری از قاچاق و همکاری بین‌المللی برای مبارزه با این پدیده، ازجمله وظایفی است که در قانون برده‌داری مدرن ۲۰۱۵ ذکر شده است. قانون کودکان و خانواده‌ها ۲۰۱۴، شناسایی و حمایت از کودکان معلول، توسعه منابع مالی و حقوقی برای حمایت از آن‌ها، ارائه خدمات بهداشتی، روان‌شناختی و اجتماعی و اجرای برنامه‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی برای کودکان و والدین را برعهده دولت نهاده است. از طرف دیگر، در قانون خدمات سلامت ملی ۲۰۰۶ بر ارائه خدمات بهداشتی و درمانی رایگان برای تمام کودکان، بررسی توانمندی‌ها، تست‌های پیشگیری و اطلاعات و راهنمایی‌های مربوط به پرورش سالم، تأمین منابع مالی و حقوقی برای حمایت از کودکان تأکید شده است. هم‌چنین، قانون اشتغال کودکان ۲۰۰۴ مقرر نموده است که دولت موظف به اعمال محدودیت در اشتغال و به‌کارگیری کودکان تا سن پایان تحصیلات مدرسه می‌باشد. به‌همین‌شکل، قانون جرائم جنسی ۲۰۰۳ دولت را مکلف نموده تا اقدامات لازم برای جلوگیری از سوءاستفاده جنسی از کودکان را انجام دهد. ارائه خدمات مناسب و حمایت‌های لازم به کودکان پناه‌جو و مهاجر، محافظت از آن‌ها در برابر هرگونه سوءاستفاده، بهره‌برداری و خشونت، تعیین سرپرست قانونی برای کودکان پناه‌جوی بدون همراه، ارائه خدمات آموزشی، بهداشتی و اجتماعی و تهیه اسکان مناسب برای آن‌ها، از دیگر وظایفی است که در قانون مهاجرت و پناهندگی ۱۹۹۹ برای دولت تعریف شده است.

تکالیف جبرانی

گرچه جبران خسارت از کودکان آسیب‌دیده و پرداخت ضرر و زیان مادی به ایشان تابع قواعد عام مسؤولیت مدنی با محوریت قانون مسؤولیت مدنی ۱۹۶۰ می‌باشد، مع‌الوصف، تکالیف جبرانی حاکمیت شامل موارد متعدد دیگری به شرح ذیل می‌باشد. ترک تحصیل در بسیاری از موارد، برخاسته از فقر شدید، کار کودک، کودک‌آزاری، اعتیاد والدین، بی‌سرپرستی یا بدسرپرستی است. براساس بند «چ» ماده شش قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، وزارت آموزش‌وپرورش مکلف است موارد عدم ثبت‌نام و نیز موارد مشکوک به ترک تحصیل اطفال و نوجوانان تا پایان دوره متوسطه را حسب مورد به سازمان بهزیستی کشور یا دفتر حمایت از اطفال و نوجوانان قوه قضائیه اعلام کند. این تکلیف در پرتو اصل ۳۰ قانون اساسی (حق آموزش رایگان تا پایان دوره متوسطه) و اصل ۲۱ (حمایت از مادران و کودکان بی‌سرپرست) معنا می‌یابد. در این چارچوب، جبران آسیب در فرض ترک تحصیل می‌تواند شامل بازگرداندن کودک به چرخه آموزش، ارائه خدمات مددکاری، حمایت مالی خانواده و حتی سلب یا محدود نمودن حضانت در موارد حاد باشد.

مطابق ماده پنج آیین‌نامه پیشگیری از اعتیاد، درمان معتادان به مواد مخدر و حمایت از افراد در معرض خطر اعتیاد مصوب ۱۹۹۸، وزارت آموزش‌وپرورش مکلف به شناسایی دانش‌آموزان معتاد، مصرف‌کننده یا در معرض خطر و اتخاذ تدابیر لازم در جهت درمان و حمایت از آنان است. این مقرره در پیوند با سیاست جنایی افتراقی نسبت به اطفال، واجد اهمیت ویژه‌ای است. در رویکرد نوین عدالت اطفال، کودک معتاد پیش از آن‌که «بزهکار» تلقّی شود، «بزه‌دیده شرایط اجتماعی» محسوب می‌شود؛ بنابراین، پاسخ دولت باید درمان‌محور باشد و صرف برخورد انضباطی یا طرد آموزشی مجاز نیست. تکلیف به شناسایی، ارجاع به مراکز درمانی، ارائه مشاوره روان‌شناختی و حمایت اجتماعی از خانواده، همگی در زمره اقدامات جبرانی قرار می‌گیرند که هدف آن بازگرداندن کودک به وضعیت متعارف رشد است.

هم‌چنین، براساس ماده ۳۱ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰، تمامی جرائم موضوع این قانون، ازجمله کودک‌آزاری، در زمره جرائم عمومی بوده و نیاز به شاکی خصوصی ندارند. با توجه به مواد دو، سه و چهار قانون آیین دادرسی کیفری، تعقیب این جرائم برعهده رئیس حوزه قضایی به‌عنوان مدعی‌العموم گذاشته شده است. تحلیل این حکم نشان می‌دهد که قانون‌گذار با درک ناتوانی یا وابستگی کودک به مرتکب (که غالباً یکی از والدین یا سرپرستان است)، ابتکار تعقیب را از حوزه اراده بزه‌دیده خارج و به دولت سپرده است. این امر از منظر نظریه‌های عدالت حمایتی، مصداق بارز «جبران ساختاری عدم توازن قدرت» میان کودک و بزرگ‌سال می‌باشد.

قانون اقدامات تأمینی مصوب ۲ مه ۱۹۶۰ با جرم‌انگاری تکدی‌گری، چارچوبی برای مداخله دولت در قبال پدیده بهره‌کشی خیابانی فراهم کرده است. افزون بر آن، بند چهار قانون اصلاح ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی (مصوب ۲ نوامبر ۱۹۹۷) سوءاستفاده از طفل در تکدی‌گری را از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی والدین تلقّی نموده است که در صورت تحقق آن، مطابق صدر ماده موصوف، محکمه اجازه یافته تا برمبنای تقاضای اقربای طفل یا قیّم او یا رئیس حوزه قضایی، تصمیم مقتضی در خصوص طفل اتخاذ نماید. تحلیل این مقررات نشان می‌دهد که دولت علاوه‌بر تعقیب کیفری، مکلّف به اصلاح وضعیت حمایتی کودک نیز هست. برای تقویت نظر فوق، هم‌چنین می‌توان به وحدت ملاک ماده ۱۶ قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۹۶۰ استناد جست.

بند «پ» ماده ۶ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۲۰۲۰ نیز سازمان زندان‌ها را مکلف به نگهداری جداگانه اطفال از نوجوانان و سایر زندانیان کرده و هم‌چنین معرفی اطفال و نوجوانانی را که والدین یا سرپرست قانونی آنان در زندان هستند، به سازمان بهزیستی الزامی دانسته است. این حکم مبتنی‌بر اصل «منع آسیب ثانویه» است. دولت مکلف است با شناسایی این کودکان، حمایت‌های لازم شامل مراقبت جایگزین، کمک‌های مالی، مشاوره روان‌شناختی و پیگیری وضعیت تحصیلی آنان را فراهم آورد. تفکیک نگهداری نیز ناظر به رعایت کرامت و رشد متناسب با سن کودک است و از بروز خشونت یا یادگیری رفتارهای بزهکارانه جلوگیری می‌کند.

از طرفی، در حقوق انگلستان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های جبران آسیب، تضمین دسترسی کودک به حمایت حقوقی تخصصی در قالب ارائه خدمات مشاوره و تعیین وکیل مطابق قانون کودکان و مددکاری اجتماعی مصوب ۲۰۱۷، قانون کودکان مصوب ۱۹۸۹ و قانون خانواده مصوب ۱۹۹۶ است.

از قانون خشونت خانگی، جنایت و قربانیان ۲۰۰۴ نیز مواردی مانند محافظت از کودکان در برابر هر نوع خشونت خانگی و لزوم حمایت از آن‌ها در این شرایط، ارائه خدمات مشاوره، پناهگاه‌های امن و حمایت‌های مالی، مجازات شدید مجرمان خشونت خانگی و اقدامات قانونی لازم برای جلوگیری از تکرار خشونت توسط مقامات قضایی در حمایت از کودکان، قابل استفاده است.

درنهایت، می‌توان به قانون کودکان و نوجوانان ۱۹۳۳ اشاره نمود که ازجمله وظایف دولت، حمایت از کودکان بی‌سرپرست و تعیین سرپرست قانونی برای آن‌ها به‌منظور حفظ حقوقشان در زمینه‌های آموزشی، بهداشتی و اجتماعی می‌باشد. بدیهی است کلیه این اقدامات حاکمیت، به‌رغم این‌که به‌نوعی واجد وصف پیشگیرانه می‌باشد، دارای ماهیت جبرانی نیز است؛ چراکه هدف آن‌ها بازسازی وضعیت جسمی و روانی کودک و جلوگیری از بازتکرار استثمار ایشان می‌باشد.

۳. مبانی کلی مسؤولیت مدنی و مبنای برگزیده

در این بخش، ابتدا به‌طورکلی به مبنای مسؤولیت مدنی در دو نظام حقوقی ایران و انگلستان می‌پردازیم و سپس به‌طور خاص از مبنای مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده سخن خواهیم گفت.

مبانی کلی مسؤولیت مدنی

در عموم نظام‌های حقوقی، مبنای واحدی برای تمام موارد مسؤولیت مدنی تعریف نگشته است. برخی حقوق‌دانان مانند کوتون (Couthon, G.) معتقدند در هر قاعده مسؤولیت مدنی و در هر نص قانونی، ما شاهد مبنای خاصی در آن خصوص هستیم (Jourdain, 2006). مطابق نظریه تقصیر که ریشه در مفاهیم اخلاقی دارد، شخص هنگامی مسؤول قرار می‌گیرد که هم مرتکب تقصیر شده باشد و هم زیان وارده منتسب به تقصیر او باشد. در این خصوص، اصل بر عدم تقصیر است و زیان‌دیده به‌عنوان مدعی باید هم تقصیر و هم انتساب ضرر به تقصیر خوانده دعوی را اثبات نماید (احراز تقصیر)؛ مگر در مواردی که قانون‌گذار برای خوانده دعوا، تقصیر را مفروض تلقّی نموده باشد (اماره و فرض تقصیر).

هرچند فقیهان شیعه، مانند صاحب جواهر (Najafi, 1983)، فاضل تونی (Tuni, 1991) و شیخ انصاری (al-Amili, 1992)، اغلب مبنای مسؤولیت مدنی را لاضرر دانسته‌اند، بااین‌حال برخی، مانند شهید ثانی، معتقدند اصلِ برائت ذمه (عدم مسؤولیت) در صورتی است که شخص مرتکب تقصیری نشده باشد که از مفهوم مخالف آن می‌توان به وجودِ مسؤولیت در فرض ارتکاب تقصیر دلالت نمود (al-Amili, 1992). به همین شکل، ابن ادریس حلی مسؤولیت متصدی حمل‌ونقل را مشروط به تفریط او می‌داند (al-Hilli, 1989). فارغ از اختلاف‌نظر فقها در مبنا بودن تقصیر، از این نظریه عمدتاً در کتاب دیات و غصب یاد شده و از الفاظی مانند تعدّی، تفریط، اهمال، ترک تحفّظ و تخطّی برای آن استفاده نموده‌اند (al-Amili, 1993).

تا اواخر قرن نوزدهم، در نظام حقوقی انگلستان برای مسؤولیت مدنی، مبانی مختلفی مطرح بود و این کشور با تکثر مبانی مواجه بود. تقصیر نیز کم‌وبیش در مواردی مورد پذیرش قرار گرفته بود (Harpwood, 2009); (Baker, 2019). بااین‌حال، با شروع قرن بیستم، تقصیر به‌عنوان مبنای اصلی مسؤولیت در حقوق انگلستان مورد توجه قرار گرفت (Harlow, 2005); (Mitchell, 2015). درحال‌حاضر نیز تقصیر مهم‌ترین مبنای مسؤولیت مدنی در انگلستان محسوب می‌گردد. فارغ از مبانی اخلاقی نظریه تقصیر، در توجیه این نظریه گفته شده است که لزوم تقصیر موجب محدود شدن دعاوی مسؤولیت مدنی می‌شود و این‌که با پذیرش مسؤولیت بدون تقصیر، دیگر انگیزه‌ای برای احتیاط باقی نمی‌ماند (Elliott & Quinn, 2009).

این نظریه در مدت کوتاهی نه‌تنها در دو نظام حقوقی کامن‌لا و رومی‌ـژرمنی به اوج بالندگی و شکوه رسید، بلکه در طول این مسیر، نظام‌های حقوقی اسلامی را نیز به‌شدت متأثر ساخت. حقوق‌دانان ایرانی نیز تحت تأثیر شکوه اخلاقی این نظریه، تن به تصویب قانون مسؤولیت مدنی

۱۹۶۰ داده و پس از آن، تقصیر در قریب به اتفاق دکترین‌های حقوقی کشور، به‌عنوان مبنای اصلی مسؤولیت مدنی معرفی گردید؛ این در حالی بود که پیش از سال ۱۹۶۰، هرگز در حقوق ایران خطا و تقصیر به‌عنوان مبنای اصلی مسؤولیت مدنی مطرح نبوده است.

لازم به ذکر است که مفهوم تقصیر در حقوق ایران و انگلستان گستره متفاوتی دارد؛ توضیح آن‌که در حقوق داخلی، تقصیر معنای عامی دارد و شامل خطای عمدی و غیرعمدی می‌شود، اما در حقوق انگلستان، براساس قانون اصلاحات حقوقی مصوب ۱۹۴۵، مراد از تقصیر صرفاً خطاهای غیرعمدی یا همان بی‌احتیاطی است که عبارت است از عدم به‌کارگیری مراقبت و احتیاطی که شخص محتاط در شرایط مشابه به کار می‌گیرد. این نوع مسؤولیت که در حقوق انگلستان مهم‌ترین حوزه مسؤولیت مدنی به‌حساب می‌آید، با وجود سه شرط قابل تحقق است. نخست ـ وجود تکلیفی برای رعایت احتیاط، دوم ـ نقض تکلیف مذکور و سوم ـ ورود خسارت (Steele & Oliphant, 2022); (White, 1985). در مواردی که ضرر قابل پیش‌بینی باشد، قرابت و رابطه‌ای خاص میان طرفین وجود داشته باشد و ایجاد تکلیفِ احتیاط، عادلانه، منصفانه و متعارف باشد، شخص مکلف به رعایت احتیاط است. بااین‌حال، برخی حقوق‌دانان کامن‌لا مسؤولیت مبتنی‌بر تقصیر را اعم از عمد و بی‌احتیاطی دانسته‌اند (Calnan, 2009); (Poole, 2022). در انگلستان، صِرف عدم رعایت احتیاط موجب مسؤولیت مدنی نخواهد شد، چراکه باید تکلیفی در این زمینه وجود داشته باشد که نقض آن موجب مسؤولیت گردد. این در حالی است که در نظام حقوقی ایران، مستند به قاعده لاضرر که نقش ویژه‌ای در مسؤولیت مدنی دارد، تکلیفِ به احتیاط شرطی ندارد و عموم افراد موظف به رعایت آن هستند (Amini & Nouei, 2012).

نظریه تقصیر، به‌دلیل خلأهای غیرقابل‌اغماضش، در اواخر قرن نوزدهم باوجود همه کرّوفرّش، کم‌کم از رونق افتاد (Safaei & Rahimi, 2022). فقدان معیار دقیق برای تعریف تقصیر، دشواری‌های احراز و اثبات تقصیر، ناتوانی این مبنا در جبران سریع خسارت و...، همگی سبب شد با بسط مفاهیمی هم‌چون اماره و فرض تقصیر و نیز توسعه مسؤولیت‌های محض و نظریه‌هایی مانند تضمین حق و...، در قرن حاضر حتی در نظام‌های غربی، نظریه تقصیر دیگر تاب تحمّل تفسیرهای جدیدی که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای روزافزون جوامع درحال گذار باشد را نداشته باشد و هرگز نتواند به شکوه و درخشندگی دوران گذشته خود برگردد. از همین‌رو، برخی حقوق‌دانان تصمیم به تغییر رویکرد در مبنای مسؤولیت مدنی گرفتند و اساساً مفهوم تقصیر را از دایره مسؤولیت مدنی اگر به‌نوعی خارج ننمودند، آن را به‌شدت کم‌رنگ نمودند و شخص را حتی اگر مرتکب تقصیر هم نمی‌شد، به صِرف احراز رابطه سببیت ملزم به جبران خسارت می‌نمودند.

از همین‌رو، نظریه خطر مطرح شد که مطابق آن هر شخص به فعالیتی بپردازد و از آن منتفع گردد، ازآنجاکه محیط خطرناکی برای دیگران به‌وجود آورده است، باید زیان‌های ناشی از آن را نیز جبران نماید (Katouzian, 2023). این نظریه را در متون فقهی می‌توان هم‌سو با قاعده «من لَه الغُنم فَعَلیه الغُرم» دانست که مطابق آن هر کس سود برای اوست، خسارت ناشی از آن نیز برعهده او خواهد بود. در این‌باره، در نظام حقوقی ایران می‌توان به ماده یک قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه مصوب ۱۹۶۸ و در حقوق انگلستان نیز به مواد یک تا سه قانون مسؤولیت متصرفان مصوب ۱۹۵۷ و مواد دو و سه قانون بهداشت و ایمنی در کار و غیره مصوب ۱۹۷۴ راجع به مسؤولیت کارفرمایان در قبال کارکنان خود اشاره نمود.

نظریه تضمین حق، یکی دیگر از نظریه‌های مطرح در خصوص مبنای مسؤولیت مدنی است. براساس این نظریه، هر شخصی حق دارد در جامعه خود ایمن زندگی کند و حقوق او باید تضمین شود. از طرف دیگر، هیچ شخصی حق ندارد حقوق و سلامتی و ایمنی دیگران را به خطر بیندازد. براین‌اساس، به‌محض این‌که حقی از بین برود و زیانی وارد آید، عامل زیان باید آن را جبران نماید و همین الزام به جبران

خسارت، مسؤولیت مدنی نام دارد (Asgarzadeh, 2018). رد پای این نظریه را ازجمله در اصل ۲۲ و ۳۲ قانون اساسی و ماده ۹۵۷ قانون مدنی و ماده ۳۷ قانون کار می‌توان یافت. در حقوق انگلستان نیز در مواد دو و سه قانون حقوق بشر مصوب ۱۹۹۸ و ماده نه قانون برابری مصوب ۲۰۱۰، براساس همین نظریه، قانون‌گذار حقوق و آزادی‌های اساسی افراد را تضمین نموده است.

در سیر تحولات نظریه‌های مسؤولیت مدنی، ما شاهد نظریه‌ای با عنوان مسؤولیت محض هستیم. مطابق این نظریه، در صورت تحقق ضرر و احراز رابطه سببیت، عامل زیان مسؤول جبران خسارت حتی نسبت به خسارات غیرعمدی یا بدون تقصیر خواهد بود؛ مانند مسؤولیت ناشی از تولید کالای معیوب که مطابق مواد دو و هجده قانون حمایت از مصرف‌کنندگان ایران مصوب ۲۰۰۹ و قانون حمایت از مصرف‌کننده انگلستان مصوب ۱۹۸۷، تولیدکننده دارای مسؤولیت محض می‌باشد. هم‌چنین، قانون حفاظت از محیط زیست مصوب ۱۹۹۰، مسؤولیت ناشی از آسیب به محیط‌زیست و قانون حیوانات مصوب ۱۹۷۱، مسؤولیت ناشی از نگهداری حیوانات را در انگلستان براساس همین مبنا بنا نموده‌اند. در این نظریه، غرض تحمیل مسؤولیت بر نتیجه فعل است که اگر در نتیجه عمل یک شخص، ضرر به دیگری وارد آید و رابطه سببیت احراز گردد، نامبرده مسؤول خواهد بود؛ حتی اگر مرتکب تقصیری نشده باشد، مگر آن‌که وقوع قوه قاهره را اثبات نماید (Coleman, 1992). از میان قواعد فقهیه مرتبط با این نظریه می‌توان به قواعدی مانند لاضرر، اتلاف و غرور اشاره داشت. به اعتقاد برخی بزرگان، تفاوت عمده این نظریه با نظریه تضمین حق در قلمرو آن‌ها است (Katouzian, 2011).

مبنای دیگر در خصوص مسؤولیت مدنی، مسؤولیت مطلق است که مطابق آن شخص تحت هر شرایطی، حتی در فرض قوه قاهره یا ایراد خسارت از سوی دیگری، ملزم به جبران خسارت است. مسؤولیت غاصب و در حکم غاصب در مواد ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۵، ۶۳۱ ق.م. ایران و مسؤولیت ناشی از حوادث هسته‌ای و تعدی به اموال دیگران در حقوق انگلستان ازجمله این نوع مسؤولیت‌ها است (Sohrabi Abad, 2013). برخلاف مسؤولیت محض، در مسؤولیت مطلق امکان استناد به قوه قاهره هم وجود ندارد (Katouzian, 2011).

برخی نیز معتقدند در مسؤولیت مدنی، آن‌چه مهم است استناد عرفی عمل زیان‌بار به شخص است، خواه مرتکب تقصیر شده باشد یا خیر (Barikloo, 2008). گرچه تقصیر در مقام کشف این استناد می‌تواند مؤثر باشد، اما ضروری نیست و صرفاً طریقیت دارد. ماده یک قانون مسؤولیت مدنی نیز بر همین اساس باید تفسیر گردد که تقصیر صرفاً مبیّن رابطه سببیت است، نه بیشتر؛ بنابراین، برای تحقق مسؤولیت وجود تقصیر لزومی ندارد، بلکه احراز رابطه سببیت عرفی کفایت می‌کند. لذا به‌رغم ظاهر قانون مدنی مبنی‌بر تمایز مبنای اتلاف و تسبیب، به اعتقاد قاطبه فقها، حداقل تا قرن پنجم، این دو قاعده تفاوتی از حیث مبنای مسؤولیت مدنی ندارند و در هر دو همان استناد عرفی ملاک است (Hosseini Maraghi, 1996).

در اروپا، در اواخر قرن نوزدهم نظریه‌ای ارائه شد که به‌طور قابل‌توجهی دایره مسؤولیت دولت در قبال کودکان را توسعه داد. نظریه مزبور دولت را مکلف می‌نمود که در برخی زمینه‌ها ولو این‌که آن اعمال عاری از هرگونه تقصیر باشند، از عهده خساراتی که بر اثر اعمال او به اشخاص وارد آمده، برآید (Rezaeizadeh & Atrian, 2013). ایمنی و سلامت و نیز تحصیل کودکان از اهمّ این زمینه‌ها می‌باشد. امروزه در کشورهای پیشرفته که برای آزادی فردی احترام زیادی قائل هستند، در این‌گونه موارد دادگاه‌ها در شرایط معینی ضمن مسؤول دانستن دولت، آن را به پرداخت خسارت محکوم می‌کنند. استدلال دادگاه‌ها در این زمینه مبتنی بر این است که نظریه تقصیر به‌تنهایی کافی نیست؛ چراکه اگر ارتکاب تقصیر از طرف دولت را تنها مبنای مسؤولیت بدانیم، بسیاری از خساراتی که از اعمال و اقدامات دولت به افراد وارد می‌آید، بی‌تردید بدون جبران باقی می‌ماند؛ این در حالی است که عدالت ایجاب می‌کند خسارات مزبور جبران شوند (Tabatabaei

Motameni, 2011). رویه قضایی نیز به‌همین‌شکل هرازگاهی بر مسؤولیت بدون تقصیر تأکید داشته است. این نوع مسؤولیت، با مرتفع ساختن نارسایی نظریه تقصیر، در حقیقت متمم و مکمل مسؤولیت دولت در موارد ارتکاب تقصیر یا خطای اداری است.

آن‌چه روشن است این است که در هر دو نظام حقوقی ایران و انگلستان، مسؤولیت مدنی در مواردی مبتنی‌بر تقصیر دانسته شده و در موارد بسیاری نیز در حقوق ایران و گاه در حقوق انگلستان، مسؤولیت بدون تقصیر به چشم می‌خورد؛ با این تفاوت که در حقوق انگلستان موارد مسؤولیت بدون تقصیر کاملاً احصاء شده‌اند و مواردی هم‌چون مسؤولیت ناشی از حیوانات، مسؤولیت ناشی از سرایت آتش، مسؤولیت ناشی از تولید کالای معیوب مبتنی‌بر این نظریه می‌باشند (Stephenson, 2000). این در حالی است که در حقوق ایران نسبت به برخی موارد، هم‌چون مسؤولیت ناشی از تولید و عرضه کالا، اختلاف‌نظر وجود دارد (Safaei & Rahimi, 2022). هم‌چنین، در حقوق انگلستان یک قاعده واحد و حکم کلی که مؤیّد اصل تقصیر باشد وجود ندارد، بلکه از استقراء در مصادیق و مواد مختلف باید استنباط نمود؛ اما در حقوق ایران، به اعتقاد برخی، این مسأله به‌صراحت در ماده یک قانون مسؤولیت مدنی اعلام شده است (Khadem Razavi & Nouei, 2015).

این در حالی است که به نظر می‌رسد برخلاف ظاهر برخی از مواد قانونی در حقوق ایران که تقصیر را مبنای اساسی مسؤولیت مدنی معرفی نموده‌اند و برخلاف تصوّر بسیاری از بزرگان حقوق، مبنای اصلی مسؤولیت مدنی لاضرر است و نه تقصیر؛ مبنایی که علاوه‌بر هماهنگی با فقه اسلامی و تأمین نیازهای اثباتی زیان‌دیدگان، با تحولات اقتصادی و حقوقی جوامع انسانی نیز سازگارتر است و بهتر می‌تواند غایت مسؤولیت مدنی که همانا جبران خسارت حداکثری زیان‌دیدگان است را تأمین نماید. چراکه حکم به جبران ضرر در فقه اسلامی اساساً از عناوین غیرقصدیه است و آن‌چه اولاً و بالذات مطلوب شارع است، جبران ضرر است و نه هیچ امر دیگری. وفق قاعده فقهی «لاضرر و لاضرار فی الاسلام»، هر ضرری باید جبران شود، ولو ضارّ جاهل به حکم و موضوع باشد یا در ایراد ضرر مرتکب تقصیری نشده باشد. چه در ضرر مستقیم (اتلاف) و چه در ضرر غیرمستقیم (تسبیب)، به‌دلیل این‌که حکم به جبران ضرر تابعی از لزوم علم و بلوغ، کِبَر و عقل و آگاهی و عدم تقصیر فاعل ضرر (مستقیم و غیرمستقیم) نیست، لذا در صورت احراز رابطه سببیت، آن سبب ولو اندک مسؤول است. گرچه فقیهان فریقین به‌شدت در خصوص معنا و مفاد این قاعده دارای اختلاف‌نظر هستند.

بااین‌حال، اصل نبودن مبنای تقصیر در مسؤولیت مدنی در نظام حقوقی ما، هرگز به معنای بی‌نیازی نظام ملی از این نظریه نبوده و نیست و در برخی از موارد، مانند ترجیح در تعدد اسباب موجب ضرر، می‌توان به نظریه تقصیر رجوع نمود و آن را هرازگاهی به‌عنوان مبنای مسؤولیت مدنی پذیرفت. درواقع، به نظر می‌رسد تقصیر در تعدد اسباب و در چارچوب تأثیر در رابطه سببیت، مانع تحمیل مسؤولیت به سایر اسباب ذی‌دخل و یا باعث کاهش مسؤولیت اسباب مؤثر دیگر می‌شود و تنها با این تبیین حقوقی است که نظریه تقصیر می‌تواند مبنایی برای مسؤولیت مدنی و آن‌هم در طول مبنای لاضرر و نه در عرض آن تلقّی گردد. واضح است که در همین چارچوب محدود نیز، بار اثبات تقصیر برعهده مدعی تقصیر است و اصل بر بی‌تقصیری سبب ذی‌دخل در ضرر است و این خود نیز دلیلی مؤکّد بر اصل نبودن مبنای تقصیر در حقوق ایران است.

به نظر می‌رسد بر اساس ارکان مورد نیاز برای تحقق مسؤولیت مدنی، بتوان به حصر عقلی در نظام حقوقی ایران، مبانی مسؤولیت مدنی را به سه دسته تقسیم نمود. مراد از حصر عقلی این است که خارج از این سه مبنای دورکنی، سه‌رکنی و چهاررکنی، ما شاهد هیچ مبنای دیگری برای مسؤولیت مدنی در حقوق ایران نیستیم. این سه مبنا به‌ترتیب عبارت از مبنای «غصب»، «لاضرر» و «تقصیر» می‌باشند. تحقق مسؤولیت در مبنای نخست، یعنی «غصب»، منوط به دو رکن است. براساس این مبنا که مختص نظام‌های حقوقی اسلامی است، برای تحقق مسؤولیت

علاوه‌بر وقوع ضرر، ما تنها به عنصر دومی تحت عنوان غصب نیاز داریم. از مسؤولیت غاصب و در حکم غصب موضوع مواد ۳۰۷ به بعد قانون مدنی به مسؤولیت مطلق یا فرض مسؤولیت نیز یاد می‌شود. تحقق مسؤولیت براساس مبنای دوم، یعنی مبنای «لاضرر»، منوط به سه رکن می‌باشد. در این مبنا که به نظر ما مبنای اصلی مسؤولیت مدنی در نظام حقوقی ایران می‌باشد، برای تحقق مسؤولیت، سه رکنِ وقوع ضرر، فاعل زیان و رابطه سببیت میان آن دو لازم است. در مبنای سوم مسؤولیت مدنی، یعنی مبنای «تقصیر»، علاوه‌بر سه رکن مبنای لاضرر، به رکن چهارمی به نام تقصیر هم نیاز داریم. به‌طورکلی، در نظریه تقصیر، زیان‌دیده برای دریافت خسارت باید عنصر چهارم، یعنی تقصیر زیان‌زننده، را اثبات نماید که این حالت از مبنای تقصیر را تحت عنوان «احراز تقصیر» یاد می‌کنند.

ایراد نشود که «اماره تقصیر» و «فرض تقصیر» هم از مبانی هم‌عرض سه مبنای فوق می‌باشند، چراکه این دو مورد اخیر تنها دو جلوه از مبنای تقصیر می‌باشند و درهرحال خارج از مبنای چهاررکنی تقصیر نمی‌باشند. درواقع، در برخی روابط اجتماعی و حقوقی، از سوی قانون‌گذار بنابر مصالحی، عنصر چهارمِ مسؤولیت، یعنی تقصیر، پیشاپیش فرض می‌شود. زیان‌دیده در این حالت، یعنی فرض تقصیر، درهرحال بی‌نیاز از اثبات تقصیر می‌باشد. بااین‌حال، اگر زیان‌زننده امکان اثبات خلافِ این فرضِ تقصیر قانون‌گذار را داشته باشد، به آن «اماره تقصیر» می‌گوییم و اگر قانون‌گذار به او چنین امکانی را نداده باشد، به آن «فرض تقصیر» اطلاق می‌شود. در خصوص مبانی مسؤولیت مدنی سه‌گانه فوق (غصب، لاضرر و تقصیر) به حصر عقلی، ایراد نگردد که ما علاوه‌بر این سه مبنا شاهد مبانی دیگری هم‌چون مبنای خطر یا نظریه تضمین حق و مانند آن‌ها هستیم، چراکه پرواضح است این نظریات هر یک جلوه و توجیهی از مبانی سه‌گانه فوق می‌باشند.

به‌رغم این‌که نظریه تقصیر در تبیین مبنای مسؤولیت مدنی در دو سده اخیر در نظام‌های حقوقی غربی جایگاه والایی داشته و با درخشندگی به‌ظاهر قوی‌اش حتی نظام‌های حقوق اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داده است، تا جایی که در نظام‌های حقوقی عربی، اساساً مسؤولیت مدنی در معنای خاص (مسؤولیت خارج از قرارداد یا مسؤولیت قانونی) را به‌اشتباه اغلب مسؤولیت تقصیری نامیده‌اند (al-Sanhuri, 2009) و یا در نظام حقوق ملی ما، بسیاری از حقوق‌دانان را به‌سوی نادرستی کشانده است (Katouzian, 2010)، بااین‌حال این مبنا هرگز نتوانسته است به‌عنوان یک مبنای جامع، همه جوانب مسؤولیت مدنی را توجیه و تعلیل نماید. به نظر می‌رسد تقصیر در نظام حقوق ملی ما از گذشته تاکنون هرگز مبنای اصلی مسؤولیت مدنی نبوده و نیست، چراکه این عنصر در اغلب موارد هرگز شرط لازم برای تحقق مسؤولیت مدنی نبوده است و در خود نظام‌های غربی نیز با ظهور و عروض نظریه‌های «خطر»، «تضمین حق»، «مسؤولیت محض» و «مسؤولیت مطلق» ما شاهد به‌نوعی یک برگشت به‌سوی مسؤولیت بدون تقصیر و یا مسؤولیت مدنی مبتنی‌بر مبنای لاضرر هستیم.

مبنای برگزیده

در ادامه، نخست مسؤولیت مدنی دولت در قبال کودکان آسیب‌دیده را بر مبنای نظام مسؤولیت مدنی بدون تقصیر (حقوق ایران) تبیین می‌نماییم و سپس به بررسی موضوع براساس نظریه تقصیر (حقوق انگلستان) می‌پردازیم. در این میان، تفکیک میان خطای اداری و شخصی حائز اهمیت است. لازم به ذکر است مبنای مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده خصوصیتی ندارد و بنابراین، در این مبحث می‌توان به همان مبانی کلی مسؤولیت مدنی دولت استناد جست.

حقوق ایران

در بسیاری از موارد، دولت تصمیماتی می‌گیرد و یا اعمالی انجام می‌دهد که از این حیث انتقاد و یا حتی می‌توان گفت تقصیری متوجه دولت نیست، چراکه برای تأمین منافع عمومی آن اعمال ضروری است. بااین‌حال، هرازگاهی از این اعمال و اقدامات صدماتی به اشخاص وارد

می‌آید؛ مانند هنگامی‌که دولت کشت خشخاش را ممنوع می‌نماید و در نتیجه عده‌ای از کشاورزان که سالیان دراز به این امر اشتغال داشته‌اند، متضرر می‌شوند؛ یا آن‌که دولت مجبور می‌شود برای حفظ نظم عمومی و جلوگیری از تشنجات اجتماعی، اجرای حکم دادگاه را که علیه شخصی یا اشخاصی صادر گشته، به‌طور موقت متوقف نماید یا از اجرای آن صرف‌نظر کند و در نتیجه آن به محکوم‌له خساراتی وارد آید. برخلاف گسترش فراوان مسؤولیت بدون تقصیر حاکمیت (دولت) در حقوق اروپا، در نظام حقوقی ایران این نوع از مسؤولیت بدون تقصیر چندان رواج نیافته است. در ایران، اساس مسؤولیت دولت و مستخدمین، بر مبنای نظریه تقصیر بنا شده است و تنها در پاره‌ای موارد خاص، قانون‌گذار مجبور گشته از این نظریه عدول نماید و اساس مسؤولیت دولت را بر نظریه خطر یا مسؤولیت محض قرار دهد که ازجمله این موارد می‌توان به اصل ۱۷۱ قانون اساسی، ماده ۷۸ قانون تجارت الکترونیک، ماده ۲۴ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۲۰۰۰، ماده ده قانون حفظ نباتات، ماده سه قانون حفظ و تثبیت کناره و بستر رودخانه‌های مرزی، ماده ۴۴ قانون توزیع عادلانه آب اشاره داشت. در تمام این موارد، دولت در قبال اقدامات قانونی خود، ولو آن‌که تقصیری نیز در انجام آن‌ها نداشته باشد، مسؤول جبران خسارت شناخته می‌شود.

در نظام مسؤولیت بدون تقصیر، زیان‌دیده برای دریافت خسارت ناشی از اقدامات دولت هیچ نیازی به اثبات این‌که دولت یا مأموران آن در انجام وظایف خود مرتکب تقصیری شده باشند، ندارد. در این نظام مسؤولیتی، به‌محض این‌که میان اقدام دولت و خسارت وارده به زیان‌دیده رابطه سببیت احراز گردد، مسؤولیت دولت ثابت می‌شود. موارد متعددی از مسؤولیت بدون تقصیر دولت را می‌توان در رویه قضایی ایران یافت. به‌عنوان نمونه، می‌توان به دادنامه صادره از شعبه سوم دیوان عدالت اداری اشاره نمود که در آن، متعاقب دعوای سازندگان فیلم سنتوری علیه وزارت ارشاد و معاونت سینمایی آن در سال ۲۰۰۷، دادخواست خواهان در حد تصدیق خسارت ناشی از ممنوعیت اکران از سوی خوانده، بدون آن‌که خوانده در این خصوص مرتکب تقصیری شده باشد، وارد دانسته شد.

درباره مبانی مسؤولیت بدون تقصیر، میان حقوق‌دانان و نیز علمای حقوق اداری وحدت نظری وجود ندارد. برخی عقیده دارند که مسؤولیت بدون تقصیر مبتنی‌بر نظریه خطر است (Amiri & Dashti, 2024). براین‌اساس، هنگامی‌که دولت یا هر شخص دیگری مرتکب عمل یا فعالیتی ولو بدون تقصیر می‌شود، چون آن عمل یا فعالیت می‌تواند ایجاد خطر کند، بنابراین دولت باید نتایج خوب یا بد آن را نیز متحمل گردد.

برخی نیز براساس نظریه تساوی شهروندان معتقدند تمامی شهروندان به‌طور برابر سزاوار هزینه‌هایی هستند که دولت به‌منظور حفظ منافع عمومی و یا استقرار نظم صرف می‌نماید. براین‌اساس، اگر در اثر عملکرد سازمان دولتی، ولو بدون تقصیر، زیانی به شخص یا اشخاص معینی، ازجمله کودکان، وارد آید، چون از طرفی در چنین فرضی بهره خدمت عمومی نصیب همگان می‌شود و از طرف دیگر، زیان آن را تنها عده‌ای خاص تحمل می‌نمایند (نابرابری)، لذا دولت باید خسارت زیان‌دیدگان را به میزانی که تساوی مذکور مجدداً برقرار شود، جبران نماید (جبران نابرابری). درواقع، در این نظریه دولت با جبران خسارت از زیان‌دیده، از استفاده بدون سبب همگان از ضرر زیان‌دیده جلوگیری به‌عمل می‌آورد. از همین‌رو، برخی به‌درستی اظهار نموده‌اند که مبنای مسؤولیت بدون تقصیر حاکمیت، اصل تساوی افراد در مقابل مالیات و تحمیلات ناشی از اداره امور عمومی است (Fani, 2011) و نه لزوماً نظریه خطر؛ چراکه برمبنای نظریه خطر، تنها در برخی موارد مسؤولیت دولت قابل توجیه است. به‌عنوان‌مثال، هنگامی‌که دولت فعالیت گروهی از کشاورزان را در کشت معینی، مانند کشت خشخاش، ممنوع می‌نماید، نمی‌توان گفت مسؤولیتی که متوجه آن‌ها است ناشی از خطری است که از عمل ایشان ایجاد شده است، بلکه درواقع ناشی از خود عمل دولت

است که به‌منظور تأمین منافع و مصالح ملی صورت می‌گیرد. هنگامی‌که از اعمال دولت خساراتی به شخصی وارد آید، این خساراتِ قابل ارزیابی با پول، درواقع در حکم مالیات مضاعفی است که شخص زیان‌دیده مجبور است آن را از اموال خویش بپردازد. براساس نظریه تساوی شهروندان در حقوق عمومی، چون همه شهروندان در مقابل مالیات و هزینه‌های عمومی یکسان هستند، بنابراین اگر این خسارات از سوی خود دولت ترمیم نگردد، به‌منزله این است که زیان‌دیده علاوه‌بر پرداخت مالیات معمولی، مالیات دیگری نیز (درواقع همان ضرر و زیان وارده به او) باید برای تأمین منافع عموم و جامعه بپردازد و این امر به‌روشنی مخالف اصل برابری اشخاص در برابر پرداخت مالیات و تحمیلات ناشی از اداره امور عمومی است که ایجاب می‌کند خسارات مزبور با سرشکن کردن آن بین عموم افراد ترمیم و جبران گردد. طرفداران این نظریه، تمام موارد مسؤولیت بدون تقصیر دولت را با توجه به اصل تساوی اشخاص در مقابل مالیات که یکی از اصول مسلم حقوق عمومی معاصر است، توجیه می‌نمایند (Fani, 2011).

درست در مقابل نظریه مسؤولیت بدون تقصیر دولت، گروهی معتقدند مسؤولیت حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده مبتنی‌بر نظریه تقصیر است. به اعتقاد ایشان، مسؤولیت ادارات و مؤسسات دولتی محدود به آن‌جایی است که این دوایر در انجام وظایف خود مرتکب تقصیری شده باشند. این تقصیر اصطلاحاً تقصیر یا خطای اداری دولت نامیده می‌شود. بااین‌حال، باید میان تقصیر دولت (اداره) و تقصیر کارمندان قائل به تفکیک شد و مسؤولیت را متوجه شخصی دانست که مرتکب تقصیر شده است. درواقع، دولت تنها مسؤول نقص سازمان، سوءتدبیر و نظارت و ضعف ساختار خود بوده و کارمندان نیز متعهد و پایبند به خطاهای خود هستند. هرچند تفکیک میان این دو مسؤولیت، هرازگاهی امکان‌پذیر نیست (Fani, 2011). در مقابل، برخی نیز قائل به مسؤولیت مستقیم دولت هستند و معتقدند تفکیکی میان خطای اداری و خطای شخصی وجود ندارد و کلیه خطاها، حتی از جانب کارکنان، برعهده دولت گذارده می‌شود (Ghamami, 1997). این نظر خالی از اشکال نیست، چراکه مسؤولیت را باید بر دوش کسی نهاد که عامل زیان بوده و مطابق ماده ۱۱ قانون مسؤولیت مدنی مصوب ۱۹۶۰، چنان‌چه شخص مستخدم به‌جهت بی‌احتیاطی باعث خسارت به اشخاص شده باشد، دلیلی وجود ندارد که دولت را مسؤول پرداخت خسارت بشناسیم (Fani, 2011). به‌همین‌دلیل، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، بند سوم ماده ۱۳ مصوبه حقوق شهروندی مورخ ۱۸ مارس ۲۰۱۷ شورای عالی اداری که مقرر می‌نمود «جبران خسارت ناشی از تقصیر مستخدم دولت برعهده دستگاه دولتی است» را باطل اعلام کرد.

در رویه قضایی ایران، مواردی می‌توان یافت که در آن حاکمیت به‌جهت تقصیر در قبال کودکان آسیب‌دیده محکوم به جبران خسارت گشته است. به‌عنوان‌مثال، در پی قتل یک کودک مشهدی و اقامه دعوایی به خواسته جبران خسارات مادی و معنوی به طرفیت وزارت آموزش‌وپرورش، راه و شهرسازی، وزارت کشور، شهرداری مشهد، شرکت آوا سیر توس و راننده سرویس مدرسه، شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر تهران نامبردگان را به عذرخواهی از خانواده مقتول با حضور در منزل ایشان و انعکاس آن در شبکه استانی، انتشار رأی صادره در جراید و شبکه‌های اجتماعی، تهیه و ارائه برنامه جامع مربوط به کودکان مفقود و ربایش‌شده، محکوم نمود. در استدلال دادگاه چنین آمده بود که خسارات وارده حاصل قصور، کوتاهی، عدم اقدام به‌موقع در اطلاع‌رسانی و بی‌تفاوتی نسبت به انجام وظایف از ناحیه نهادهای ذی‌ربط و هم‌چنین غفلت راننده سرویس بوده است.

پرونده موسوم به هموفیلی‌ها، از دیگر نمونه‌های برجسته مسؤولیت مدنی دولت در قبال کودکان آسیب‌دیده است. در دهه ۱۹۸۰ میلادی، شرکت پژوهشی و دارویی «انستیتو مریو فرانسه»، برای استفاده بیماران هموفیلی، علاوه‌بر فرانسه، به ده کشور دیگر، ازجمله ایران، فاکتورهایی را برای انعقاد خون صادر می‌نماید. پس از مدتی، فرانسه به کشورهای دریافت‌کننده خون اعلام می‌نماید که خون‌های مزبور حامل ویروس

اچ‌آی‌وی و هپاتیت سی است. سازمان انتقال خون ایران خون‌ها را پیش از آزمایش به بیماران تزریق نموده بود. در نتیجه، صدها بیمار هموفیلی و تالاسمی به‌صورت مستقیم و هزاران نفر از نزدیکان و بستگان آن‌ها به‌طور غیرمستقیم به این ویروس‌ها مبتلا گشته و بسیاری از آن‌ها جان خود را از دست می‌دهند. نخستین بیمار هموفیلی که بر اثر دریافت این خون‌های آلوده قربانی شد، کودکی هفت‌ساله بود که در سال ۱۹۸۷ فوت نمود. این پرونده یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین پرونده‌های حقوقی در ایران و بلکه جهان است که به مسأله مسؤولیت مدنی دولت در قبال سلامت عمومی اشاره دارد. با شکایت مبتلایان و خانواده‌های قربانیان از سال ۱۹۹۷، پرونده کیفری در این خصوص تشکیل و منجر به صدور احکامی هم‌چون حبس و پرداخت دیه در این خصوص شد. پس از آن، در دهه ۲۰۰۰ میلادی، مسأله به‌صورت حقوقی پیگیری شد و به‌موجب آرای متعدد قضایی، وزارت بهداشت و سازمان انتقال خون ایران نیز به پرداخت خسارات مادی محکوم شدند. با توجه به نقش مستقیم دولت در مدیریت اقدامات پزشکی، فقدان نظارت مستمر بر روند تولید، واردات، توزیع فرآورده‌های خونی و شیوه جمع‌آوری خون سالم، تقصیر خواندگان محرز و غیرقابل‌انکار بود. نکته حائز اهمیت در این خصوص، تصریح دادنامه به نظریه لاضرر است، چراکه در بخشی از رأی صادره آمده «با امعان نظر به قواعد فقهی بیان‌شده، به‌خصوص قاعده لاضرر و لاضرار...». هرچند تقصیر دولت در این پرونده محرز بوده و مسؤولیت مدنی دولت بر این مبنا ابتنا یافته است، بااین‌حال تصریح دادگاه به قاعده لاضرر، دلالت بر این دارد که حتی در صورت عدم تقصیر، دولت مستنداً به قواعدی هم‌چون لاضرر، اتلاف و...، مسؤول جبران خسارت از زیان‌دیدگان می‌باشد.

به‌طورکلی می‌توان گفت که نظر به وظایف متعدد حاکمیت در قبال کودکان که پیش از این به‌تفصیل بیان شد، در فرض تخلّف از آن‌ها در قالب فعل یا ترک فعل، تخلّف، قصور یا تقصیر (تعدی و تفریط) که منجر به آسیب به کودکان شود و رابطه سببیت نیز محرز باشد، بی‌تردید حاکمیت برمبنای تقصیر موظف به جبران خسارت خواهد بود. بااین‌حال، مسؤولیت حاکمیت در قبال این نوع کودکان، عمدتاً به‌دلیل اصل بودن مبنای لاضرر در نظام حقوقی ما و نیز به‌دلیل نص برخی از قوانین و هم‌چنین تمایل رویه قضایی به ایجاد مسؤولیت بدون تقصیر دولت، هرگز محدود به تقصیر دولت نبوده، بلکه به‌طورکلی باید گفت به‌محض احراز رابطه سببیت میان اعمال دولت (حاکمیت) و زیان واردشده به کودکان، می‌توان حکم به مسؤولیت مدنی دولت در قبال جبران ضرر از کودکان آسیب‌دیده داد.

حقوق انگلستان

به‌موجب قانون دعاوی علیه دولت مصوب ۱۹۴۷، قانون پلیس مصوب ۱۹۶۴، قانون حقوق بشر مصوب ۱۹۹۸، مسؤولیت مدنی دولت به‌صراحت بر مبنای تقصیر بنا گشته است (Walker, 1980). دو اصلِ حکومت قانون و دولت قانون‌مدار ما را به این نتیجه می‌رساند که یک اصل بنیادین مبنی‌بر این‌که «قواعد مسؤولیت حقوق خصوصی در باب فعالیت نهادها و مقاماتی که کارکرد عمومی دارند، به همان شیوه و میزانی اعمال می‌گردند که نسبت به اعمال شهروندان به‌کار می‌روند؛ مگر این‌که بتوان دلیل مناسبی مبنی‌بر عدم اجرای چنین رویکردی یافت»، در رابطه با مسؤولیت نهادهای عمومی در نظام حقوقی انگلستان وجود دارد (Cane, 1997). از همین‌رو، نهادهای عمومی نیز مانند اشخاص حقوق خصوصی ممکن است به‌دلیل تقصیر و نقض تعهدی که در قبال زیان‌دیده داشته‌اند، مسؤول قلمداد گردند (Lewis, 2004). حال، نظر به آن‌چه پیش از این از مفهوم تقصیر و شرح وظایف دولت در قبال کودکان در حقوق انگلستان بیان شد، مسؤولیت مدنی دولت در قبال کودکان آسیب‌دیده را می‌توان بر همین مبنا پذیرفت، چراکه دولت وظیفه دارد از جان، مال و سلامت شهروندان خود، به‌ویژه کودکان، صیانت و حمایت نماید. در بسیاری از موارد، دادگاه‌های انگلستان با تکیه بر سوابق قضایی و اصول حقوق عمومی، دولت را به‌دلیل کوتاهی در انجام وظایف خود و آسیب به کودکان برمبنای تقصیر مسؤول شناخته‌اند (Leyland & Anthony, 2016). در این خصوص، می‌توان

به پرونده جیمی ساویل (Savile, J.) به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌های جنایی علیه کودکان در تاریخ انگلستان اشاره داشت. در سال ۲۰۱۱، پس از فوت این مجری سرشناس، تحقیقات حکایت از آن داشت که حداقل ۶۰۰ قربانی، مورد سوءاستفاده‌های جنسی او قرار گرفته بودند و از این میان، ۷۳٪ کودکانی بودند که در بیمارستان‌ها، مدارس، هتل‌ها و مراکز بازپروری مورد تعرض او واقع شده بودند. دولت انگلستان و شبکه بی‌بی‌سی در نهایت، به‌دلیل فوت متهم، از قربانیان عذرخواهی نمودند. کوتاهی و قصور پلیس، دادستانی، وزارت بهداشت و برخی نهادها و مؤسسه‌های دیگر در شناسایی و مجازات این شخص، به‌طورکامل مشهود بود و این مسأله باعث تغییرات گسترده‌ای در سیاست‌های نظارتی شد. هم‌چنین، در پرونده‌ای دیگر در ۱۷ ژوئن ۱۹۹۹، شورای محلی انفیلد (Enfield) به حکم مجلس اعیان انگلستان، به‌دلیل بی‌توجهی و کوتاهی در مراقبت از کودکی ۱۰ ماهه که تحت سرپرستی آن‌ها بوده و متحمل آسیب‌های روحی و روانی گردیده بود، محکوم به جبران خسارت گردید. در ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۰، براساس رأی صادره از مجلس اعیان نیز دولت محلی به‌دلیل ارائه خدمات آموزشی نامناسب به یک کودک دارای نیازهای ویژه آموزشی مسؤول شناخته شد، چراکه براساس قانون آموزش‌وپرورش مصوب ۱۹۹۶، قانون آموزش‌وپرورش کودکان دارای نیازهای ویژه آموزشی مصوب ۲۰۰۱ و قانون کودکان و خانواده‌ها مصوب ۲۰۱۴ انگلستان، دولت در قبال آموزش کودکان معلول دارای وظایف خاصی است و تخطّی از آن‌ها موجب مسؤولیت مدنی دولت می‌باشد. در سال ۱۹۹۹ در انگلستان، شکایتی علیه رئیس پلیس منطقه یورکشایر (Yorkshire) جنوبی مطرح می‌شود. در این پرونده، خانواده کودک قربانیِ خشونت و تهدید مدعی بودند که پلیس در مدیریت صحیح حادثه کوتاهی نموده و به‌این‌ترتیب نتوانسته از کودک محافظت لازم را به‌عمل آورد و بنابراین، کودک دچار آسیب شدید روانی شده است. براساس مدارک و شواهد ارائه‌شده به دادگاه مشخص شد که پلیس موظف بوده اقدامات لازم را برای جلوگیری از آسیب به کودک معمول دارد، ولیکن غفلت و بی‌توجهی پلیس در این خصوص نه‌تنها به کودک آسیب رسانده است، بلکه باعث انتقاد شدید به عملکرد این نهاد دولتی گشته است. دادگاه در نهایت در ۱۱ فوریه علیه پلیس حکم به جبران خسارات وارده به کودک را صادر می‌نماید. در راستای حمایت از کودکان در انگلستان، وقتی کودکی به‌دلیل سوءرفتار، بی‌توجهی شدید یا عدم صلاحیت والدین، از خانواده اصلی جدا می‌شود، شورای محلی می‌تواند او را در مرکز نگهداری کودکان قرار دهد یا در «خانواده جایگزین» (Foster Family) اسکان دهد. در سال ۲۰۱۷، شخصی مدعی بود در دوران کودکی خود که تحت سرپرستی رسمی شورا قرار داشته و در خانه خانواده‌هایی اسکان داده شده بود که با تأیید و نظارت شورا به‌طور موقت از کودکان نگهداری می‌کنند، در معرض بدرفتاری جسمی و روانی قرار گرفته است. دادگاه اعلام کرد شورای محلی در قبال سوءرفتار خانواده‌های جایگزین دارای مسؤولیت تبعی است. دیوان عالی با تأکید بر این‌که نگهداری از کودکان بی‌سرپرست یا در معرض خطر از وظایف قانونی شورا است و رابطه میان شورا و خانواده‌های جایگزین رابطه‌ای سازمان‌یافته، مبتنی‌بر نظارت و در چارچوب اختیارات عمومی است، تصریح کرد که شورا نمی‌تواند به‌دلیل فقدان رابطه استخدامی مستقیم از مسؤولیت شانه خالی کند. براین‌اساس، شورا مکلف به جبران خسارات وارده شناخته شد. هم‌چنین، در سال ۲۰۱۳، در جریان یک کلاس شنا که از سوی مدرسه ترتیب داده شده بود، دانش‌آموزی دچار هیپوکسی می‌گردد. این کلاس که از سوی یک معلم شنا و یک نجات‌غریق که به‌طور مستقیم از طرف شورای محلی بزیلدون (Basildon) استخدام نشده بودند، برگزار می‌شد، شورای محلی به‌دلیل کوتاهی در نظارت بر خدمات ارائه‌شده از سوی پیمانکاران مسؤول شناخته شد. در حکم دیوان عالی انگلستان چنین آمده است که شورا وظیفه دارد ایمنی کودکان را در تمام شرایط تضمین و اطمینان حاصل کند که خدمات ارائه‌شده به آن‌ها ایمن و مطابق با استانداردهای لازم بوده است، حتی اگر خدمات

از سوی پیمانکاران مستقل ارائه گردد، چراکه تأمین ایمنی کودکان ازجمله وظایف غیرقابل‌تفویض دولت است و این شورای محلی نمی‌توانسته تکالیف خود را در این زمینه به طرف ثالث منتقل نماید.

بااین‌حال، مواردی وجود دارد که مقامات یا نهادهای عمومی در برابر کودکان آسیب‌دیده مسؤولیت بدون تقصیر دارند. ازجمله این موارد، هنگامی است که دولت وظیفه‌ای در زمینه توزیع یا نظارت بر محصولات مصرفی، اسباب‌بازی‌ها و تجهیزات ایمنی داشته و آن محصولات معیوب باشند و باعث آسیب به کودکان گردند. در این مورد، دولت بدون نیاز به اثبات تقصیر، مسؤول است. هم‌چنین، در مواردی که کودکان به‌دلیل آلودگی‌های محیط‌زیستی، هم‌چون آلودگی هوا یا آب، دچار آسیب می‌شوند، در این موارد دولت حتی بدون تقصیر مسؤول شناخته می‌شود؛ به‌خصوص اگر این آلودگی‌ها ناشی از فعالیت‌های نظارت‌شده از سوی دولت باشند. علاوه‌براین، هنگامی‌که دولت برنامه‌های واکسیناسیون یا خدمات بهداشت عمومی را مدیریت می‌کند و این خدمات به‌نوعی آسیب به کودکان وارد کنند، مانند عوارض جانبی شدید یک واکسن که دولت آن را اجباری کرده باشد، دولت می‌تواند مسؤولیت بدون تقصیر داشته باشد.

شایان‌ذکر است ازآن‌جاکه نظام حقوقی انگلستان مبتنی‌بر عرف‌ها و رویه‌های قضایی است، مسؤولیت مدنی دولت انگلستان، به‌ویژه در قبال کودکان آسیب‌دیده، درحال گسترش است و جهت‌گیری نظریه‌های جدید به‌سمت پاسخ‌گو کردن دولت در هر وضعیتی می‌باشد (Zarei, 2005)؛ بنابراین، در این نظام حقوقی نیز، باوجود این‌که تقصیر نقش منحصربه‌فردی در مسؤولیت مدنی حاکمیت در قبال کودکان آسیب‌دیده دارد، بااین‌حال تمایل اخیر رویه قضایی این کشور به‌سوی مسؤولیت بدون تقصیر دولت در این زمینه قابل نادیده انگاشتن نیست.

نتیجه‌گیری

هرچند در دو نظام حقوقی ایران و انگلستان به‌طورمعمول تقصیر به‌عنوان مبنای اصلی مسؤولیت مدنی دولت در قبال کودکان آسیب‌دیده معرفی شده و می‌شود، بااین‌حال پس از بررسی عمده قوانین و مقررات و نیز رویه قضایی هر دو نظام حقوقی در این خصوص می‌توان گفت در کنار پاره‌ای از قوانین این دو نظام حقوقی، رویه قضایی این دو کشور، علاوه‌بر مسؤولیت مدنی مبتنی‌بر تقصیر دولت، هرازگاهی قائل به مسؤولیت مدنی بدون تقصیر دولت در قبال کودکان شده‌اند. حتی به نظر می‌رسد می‌توان پا را فراتر نهاد و ادعا نمود که مدتی است حقوق‌دانان و رویه قضایی هر دو کشور، دیگر به مسؤولیت بدون تقصیر دولت در این خصوص تنها به‌عنوان یک استثناء بر اصل مسؤولیت مبتنی‌بر تقصیر دولت نظر ندارد و بلکه تمایل عمومی به‌سوی اصل قرار دادن استثنای پیشین است. براین‌اساس، به نظر می‌رسد برخلاف نظر مشهور دکترین‌های حقوقی که مبنای اصلی مسؤولیت مدنی دولت در این زمینه را تقصیر معرفی می‌نمایند، در نظام حقوقی ایران می‌توان ضمن محترم دانستن نظریه تقصیر و استفاده از عنصر تقصیر هرازگاهی به‌عنوان یک مُرَجِّح در تعدد اسباب و برای احراز هرچه‌بهتر رابطه سببیت، از مبنای اصیل و اولیه نظام فقهی و حقوقی خویش، یعنی مبنای لاضرر، غفلت ننمود و این مبنا را به‌عنوان مبنای اصلی مسؤولیت مدنی دولت (حاکمیت) در قبال کودکان آسیب‌دیده معرفی نمود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The protection of children against physical, psychological, social, educational, and economic harm has increasingly become one of the central responsibilities of contemporary states, particularly because children, by reason of age, dependency, and limited capacity for self-protection, constitute a legally and socially vulnerable group. From a sociological and legal perspective, harm to a child may arise not only from direct physical or sexual abuse, but also from neglect, deprivation of education and health care, exploitation, exposure to addiction, trafficking, forced begging, discriminatory treatment, unsafe institutional environments, and failures of public authorities to provide adequate protection. Modern legal systems therefore increasingly recognize that the state's obligations toward children extend beyond refraining from direct interference and include positive duties of prevention, supervision, protection, rehabilitation, and compensation. The development of child-centered legal protection has been particularly significant in English law, where legislation, administrative structures, judicial precedents, and public-law principles have progressively expanded the scope of governmental duties toward vulnerable children (Herring, 2018; Paron & Markina, 2024). Iranian law likewise contains numerous constitutional, statutory, administrative, and jurisprudential foundations for state intervention in circumstances in which children are exposed to risk, although the relevant rules are more dispersed and their theoretical foundation is less consistently articulated. The central issue is therefore not merely whether the state may be held responsible for harm suffered by children, but rather why such liability arises and which doctrinal basis best explains the obligation to compensate. This question is especially significant because the choice between fault-based and no-fault liability directly affects the burden of proof, the extent of judicial protection, the position of vulnerable claimants, and the practical possibility of obtaining compensation. While fault has traditionally occupied an important position in both Iranian and English civil liability, the increasing complexity of governmental functions and the vulnerability of children have generated strong arguments in favor of broader models of liability that focus on the occurrence and attribution of harm rather than exclusively on proof of fault (Akbari et al., 2019; Khadem Razavi & Nouei, 2015).

The present study therefore aims to identify and comparatively analyze the legal bases of the state's civil liability toward harmed children in Iranian and English law, with particular emphasis on the relationship between fault-based liability and forms of liability that do not require proof of fault. The study is based on a descriptive-analytical and comparative legal method and examines statutory provisions, principles of civil and administrative liability, relevant doctrinal theories, jurisprudential foundations, and selected judicial approaches in the two legal systems. The analysis first clarifies the concept of the harmed child and the preventive and compensatory obligations imposed on public authorities, and then examines the principal theories traditionally used to justify civil liability, including fault, risk, guarantee of rights, strict liability, absolute liability, customary attribution, and, in Iranian law, the jurisprudential principle of no harm. In Iranian private law, fault has acquired a prominent doctrinal position, particularly following the enactment of the Civil Liability Act, yet major strands of legal scholarship continue to emphasize that liability cannot always be reduced to proof of culpable conduct (Katouzian, 2023; Safaei & Rahimi, 2022). English tort law likewise assigns a central role to negligence, particularly through the requirements of duty of care, breach, causation, and damage, but it also recognizes areas in which liability may be imposed independently of conventional fault analysis (Poole, 2022; Steele & Oliphant, 2022). The comparative inquiry is particularly important because English law offers a developed body of judicial reasoning concerning duties of public authorities, non-delegable duties, vicarious liability, and institutional responsibility toward children, whereas Iranian law offers a distinct jurisprudential framework derived from

Islamic legal principles, especially the rule of no harm, rules of destruction and causation, and broader notions of attribution. By examining these two systems together, the study seeks to determine whether fault should remain the primary basis of governmental civil liability toward harmed children or whether a broader compensatory model is normatively and doctrinally preferable.

The findings demonstrate that the preventive obligations of the state toward children are extensive in both legal systems and encompass education, health, protection from violence and exploitation, social welfare, supervision, identification of children at risk, and special support for children deprived of parental care. In Iranian law, constitutional guarantees relating to education and social protection are complemented by statutory duties imposed on ministries, welfare authorities, police bodies, judicial institutions, and educational organizations, while English law has developed a dense network of child-protection, education, equality, health, safeguarding, and social-care legislation. Historically, the expansion of public educational obligations in England and Wales contributed significantly to transforming child welfare from a predominantly familial matter into an area of public responsibility (Gillard, 2018; Holt, 1997). In both systems, these preventive duties are closely connected to compensatory responsibilities because failure to identify danger, prevent abuse, provide education, supervise public services, or protect a child from foreseeable harm may generate civil liability. Iranian law also reflects a significant jurisprudential tradition according to which public authority bears responsibility for protecting vulnerable persons and intervening in matters where protection cannot effectively be secured through private relationships alone; in this respect, the jurisprudential foundations of guardianship, public necessity, prevention of harm, and protection of persons without effective private guardianship provide a normative basis for governmental intervention (al-Amili, 1988; Naraqi, 1996). The same protective logic is visible in contemporary English law through the imposition of duties on public bodies and local authorities where children are placed under public supervision, foster care, educational programs, or other institutional arrangements. Consequently, the state's liability toward harmed children cannot be understood solely through isolated acts of misconduct; it must also be analyzed in light of the broader institutional duties that accompany the exercise of public power and the assumption of responsibility for child welfare.

The comparative analysis of general theories of civil liability further indicates that fault, although highly influential, does not provide a complete explanation for all situations in which compensation is justified. In English law, negligence remains the dominant framework for many civil claims and requires proof of a duty of care, breach, legally relevant damage, and causal connection, although the structure of public-authority liability has evolved through judicial refinement and statutory intervention (Baker, 2019; Harlow, 2005; Harpwood, 2009). The rationale for fault-based liability is traditionally associated with personal responsibility, corrective justice, and the proposition that liability should generally correspond to blameworthy conduct; however, the theory has also been criticized for imposing an excessive evidentiary burden on injured persons, especially where institutional decision-making, administrative complexity, informational asymmetry, or vulnerability makes proof of fault difficult (Calnan, 2009; Elliott & Quinn, 2009). These limitations contributed to the growth of alternative theories such as risk, guarantee of rights, and strict liability, all of which shift attention from moral blame to the protection of legitimate interests and the distribution of losses (Asgarzadeh, 2018; Coleman, 1992). Iranian law presents an especially important context for this debate because the jurisprudential rule of no harm, together with the rules of direct destruction and causation, permits liability to be conceptualized around the occurrence of compensable harm

and its attribution to the defendant rather than exclusively around proof of fault. Some Iranian scholarship accordingly treats fault as an important but non-exclusive basis of liability, while other approaches argue that fault may operate primarily as evidence relevant to causal attribution rather than as an indispensable element in every case (Barikloo, 2008; Hosseini Maraghi, 1996). From this perspective, the traditional centrality of fault in modern Iranian doctrine may reflect the influence of Western civil-liability theories more than the internal logic of the broader jurisprudential system. The study further finds that the strongest justification for expanding governmental civil liability toward harmed children in Iranian law lies in combining the principle of no harm with causal attribution and the exceptional vulnerability of the child. Where a public authority has assumed statutory, administrative, or institutional responsibilities for education, health, welfare, protection, supervision, or rehabilitation, and a child suffers harm that is causally attributable to governmental action or omission, conditioning compensation exclusively on proof of administrative fault may undermine the compensatory purpose of civil liability. Iranian administrative-law scholarship has already recognized situations in which the state may be required to compensate individuals even where the relevant public action was lawful or where fault cannot readily be established, particularly where the burdens of public action are unequally imposed on identifiable individuals (Rezaeizadeh & Atrian, 2013; Tabatabaei Motameni, 2011). Theories of equality before public burdens and social distribution of losses similarly support the view that individuals should not bear disproportionate harm resulting from activities undertaken in the public interest (Fani, 2011). English law remains more firmly structured around fault in many claims against public bodies, but it has nevertheless developed doctrines that broaden institutional accountability, including vicarious liability, non-delegable duties, and statutory or specialized forms of strict liability (Cane, 1997; Lewis, 2004; Leyland & Anthony, 2016). The English experience therefore demonstrates that even within a legal system strongly associated with negligence, child protection may justify enhanced public responsibility where governmental institutions assume control, supervision, or protective functions. The comparison thus suggests that governmental liability toward harmed children should not be reduced to a binary choice between fault and strict liability; rather, the appropriate model should reflect the nature of the public duty, the degree of governmental control, the vulnerability of the child, the foreseeability and attribution of the harm, and the need to prevent evidentiary barriers from defeating legitimate claims for compensation.

In conclusion, the study establishes that fault remains an important basis of state civil liability toward harmed children in both Iranian and English law, but it is neither theoretically sufficient nor normatively desirable to treat it as the exclusive foundation of liability. The particular vulnerability of children, the extensive protective duties assumed by modern states, the institutional nature of many child-related harms, and the difficulty of proving administrative fault all support a broader conception of governmental responsibility. In Iranian law, the principle of no harm provides a particularly strong doctrinal foundation for such an approach because it allows liability to be connected primarily to the occurrence of harm, its causal attribution to governmental conduct or omission, and the obligation to restore the injured party rather than solely to proof of culpability. Fault can continue to perform an important supplementary function, especially in determining causal priority among multiple contributors, evaluating the gravity of institutional misconduct, and allocating responsibility between public bodies and individual employees, but it need not operate as an indispensable prerequisite in every case. English law, although more closely tied to negligence doctrine, likewise reveals a gradual movement toward stronger institutional accountability where public authorities assume responsibility for child protection, education, care, supervision, or safety.

Accordingly, a coherent model of state civil liability toward harmed children should combine effective compensation, realistic evidentiary standards, recognition of institutional duties, and special protection for vulnerable claimants. Such a model would better align civil liability with its fundamental compensatory function and would ensure that children do not bear the consequences of deficiencies in governmental structures that exist precisely to secure their safety, development, dignity, and fundamental rights.

References

Akbari, A., Rostami, V., & Atrian, F. (2019). A comparative examination of state civil liability and the competent adjudicatory bodies in Iranian and English law. *Critical Studies in Humanities Texts and Programs*(12).

al-Amili, A. (1988). *Rasa'il al-Muhaqqiq al-Karaki* (1st ed., Vol. 1). Ayatollah Mar'ashi Najafi Library.

al-Amili, A. (1993). *Jami' al-maqasid fi sharh al-qawa'id* (2nd ed., Vol. 6). Al al-Bayt Institute.

al-Amili, Z. a.-D. (1992). *Masalik al-afham ila tanqih Shara'i' al-Islam* (Vol. 15). Islamic Studies Institute.

al-Hilli, M. (1989). *Al-Sara'ir al-hawi li-tahrir al-fatawa* (2nd ed., Vol. 2). Islamic Publications Office.

al-Sanhuri, A. a.-R. A. (2009). *Al-Wasit fi sharh al-qanun al-madani al-jadid (An intermediate commentary on the new civil code)* (3rd ed., Vol. 2). Al-Halabi Legal Publications.

Amini, I., & Nouei, E. (2012). General rules of civil liability in English law with a consideration of Iranian law. *International Legal Research*, *5*(16).

Amiri, M., & Dashti, M. T. (2024). Assessing the applicability of risk theory as a basis for state civil liability in Iranian law. *New Research in Administrative Law*, *6*(18).

Asgarzadeh, A. (2018). *Liability insurance and special schemes in Iran's insurance industry*. Insurance Research Center.

Baker, J. H. (2019). *Introduction to English Legal History* (5th ed.). Oxford University Press.

Barikloo, A. (2008). *Civil liability* (2nd ed., Vol. 2). Mizan Legal Foundation.

Calnan, A. (2009). *Duty and Integrity in Tort Law*. Carolina Academic Press.

Cane, P. (1997). *The Anatomy of Tort Law*. Hart Publishing.

Coleman, J. (1992). *Risks and Wrongs*. Cambridge University Press.

Elliott, C., & Quinn, F. (2009). *Tort Law* (7th ed.). Pearson Education.

Fani, F. (2011). *The function of the theory of equality before public burdens in Iranian administrative law* [Master's thesis, Shiraz University]. Shiraz.

Ghamami, M. (1997). *State civil liability for the acts of its employees*. Dadgostar.

Gillard, D. (2018). Education in the UK: A history. http://www.education-uk.org/history

Goldouzian, I. (2011). *Special criminal law: Offenses against bodily integrity, moral personality, property and ownership, security and public peace* (18th ed.). University of Tehran.

Harlow, C. (2005). *Understanding Tort Law* (3rd ed.). Sweet & Maxwell.

Harpwood, V. (2009). *Modern Tort Law* (7th ed.). Routledge Publishing.

Herring, J. (2018). *Vulnerability, Childhood and the Law*. Springer.

Holt, G. (1997). *Education in England and Wales: A Guide to the System*. National Foundation for Educational Research.

Hosseini Maraghi, M. A. (1996). *Al-Anawin al-fiqhiyyah (Jurisprudential headings)* (Vol. 2). Islamic Publications Office.

Jourdain, P. (2006). *Principles of civil liability* (M. Adib, Trans.; 2nd ed.). Mizan Legal Foundation.

Katouzian, N. (2010). *Civil liability* (9th ed., Vol. 1). University of Tehran.

Katouzian, N. (2011). *Liability arising from defective products* (3rd ed.). University of Tehran.

Katouzian, N. (2023). *Legal events: Civil liability* (11th ed.). Ganj-e Danesh.

Khadem Razavi, G., & Nouei, E. (2015). A comparative examination of the foundations of fault-based and no-fault liability in Iranian and English tort law. *Gavah Legal Doctrines*(1).

Lewis, C. (2004). *Judicial Remedies in Public Law* (3rd ed.). Sweet & Maxwell.

Leyland, P., & Anthony, G. (2016). *Textbook on Administrative Law*. Oxford University Press.

Mitchell, P. (2015). *A History of Tort Law 1900–1950*. Cambridge University Press.

Najafi, M. H. (1983). *Jawahir al-kalam fi sharh Shara'i' al-Islam* (7th ed., Vol. 21, 26). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Naraqi, A. (1996). *Awa'id al-ayyam* (1st ed.). Islamic Propagation Office of the Qom Seminary.

Paron, K., & Markina, A. (2024). *Child Vulnerability Within the Legal System*. Springer.

Poole, J. (2022). *Textbook on Tort* (15th ed.). Oxford University Press.

Rezaeizadeh, M. J., & Atrian, F. (2013). State civil liability arising from the approval, modification, or non-implementation of urban plans. *Administrative Law*, *1*(1).

Safaei, S. H., & Rahimi, H. (2022). *Civil liability: Non-contractual obligations* (17th ed.). SAMT.

Sohrabi Abad, S. (2013). *A comparative study of strict liability in Iranian and English law* [Master's thesis, Bu-Ali Sina University]. Hamadan.
Steele, J., & Oliphant, K. (2022). *Tort Law: Text, Cases, and Materials* (8th ed.). Oxford University Press.
Stephenson, G. (2000). *Sourcebook on Torts* (2nd ed.). Cavendish Publishing Limited.
Tabatabaei Motameni, M. (2011). *Administrative law* (16th ed.). SAMT.
Tuni, A. A. (1991). *Al-Wafiyah fi usul al-fiqh (A comprehensive treatise on the principles of jurisprudence)*. Majma al-Fikr al-Islami.
Walker, M. D. (1980). *The Oxford Companion to Law*. Clarendon Press.
White, G. E. (1985). *Tort Law in America* (2nd ed.). Oxford University Press.
Zarei, M. H. (2005). *Administrative law I* [Course notes].